



زمانِ بحران‌ها (و گیلاس‌ها) – بخش دوم

نوشته‌ی دانیل بن سعید
ترجمه‌ی مجتبی ناصری

چرخه‌ها و برگشت‌ها

بحران در گروندریسه به سه طریق طرح می‌شود، یک‌بار از طریق واقعیت تجربه‌شده‌ی بحران اقتصادی

آمریکا در سال ۱۸۵۷، بار دیگر به واسطه‌ی شرایط عام امکان وقوع‌شان^۱ و، در نهایت، به نحو استعاری در قالب

^۱ انگلس در نامه‌اش به مارکس می‌نویسد: «بحران جاری فرصتی برای مطالعه‌ای دقیق است در این باب که سرریز تولید چطور با گسترش اعتبار و مازاد تجارت بوجود می‌آید. حرف جدیدی در باب تعریف بحران نیست، مگر ترسیم خطوط برجسته و دقیقی که این شکاف از آن‌جا

جنون و دردِ انشقاق. برای ایضاح و تعمیقِ مفهوم مناسبی از بحران باید با عدم قطعیت‌ها و تردیدهای موجود در سراسر طرح پژوهشی نقد اقتصاد سیاسی دست و پنجه نرم کرد. بحران، در نظام تعیناتی که آن را از امر مجرد به امر مشخص سوق می‌دهد، می‌بایست با وجوه مشخص تولید، گردش، و بازتولید-به‌مثابه-یک-کل [reproduction d'ensemble]، و نیز با قواعد زمان‌مند خاص هر یک از آنها چفت‌وبست شود.

این چفت‌وبست [مفهومی] در کتاب سرمایه بسط داده می‌شود.

در جلد نخست، مارکس دوباره به پرسش از وحدت عمل خرید و فروش برمی‌گردد، به گسستی که، از گروندریسه به این سو، سگوی جهش را زیر پای بحران قرار می‌دهد. او در فصل سوم پاره‌ی اول، «پول و گردش کالاها»، آن‌جا که نظریه پول به منزله هم‌ارز عام را توضیح می‌دهد، با این مسئله گلاویز می‌شود. مارکس با دیدن «بذر بحران» در پول، از آن حیث که یک واسطه است، بنیادهای آن‌چه را که گروسمان «اقتصاد پویا» می‌نامد، وضع می‌کند - در پاسخ به اقتصاددانان هم‌عصر خود. مارکس، به منظور مفهوم‌پردازی هم‌ارزی، قانون بازار «سه» [ژان-باتیست سه، اقتصاددان و تاجر فرانسوی] را زیر سوال می‌برد، قانونی که جز هم‌ارزی قادر به توضیح چیز دیگری نیست:

در حال گسترش یافتن است. در طول سال‌های ۴۲-۱۸۳۷ و ۱۸۴۷ هنوز این خطوط تا این اندازه دقیق نشده بودند» (Marx and Engels, 1965b, p. 221).

هیچ چیز احمقانه‌تر از این جزم نیست که چون هر فروشی خرید است و هر خریدی فروش، پس گردش کالاها باید بالضروره با تعادل فروش‌ها و خریدها ملازمه داشته باشد. اگر مقصود این باشد که تعداد فروش‌های واقعاً انجام یافته برابر با تعداد خریدها ست این گزاره حشو قبیحی بیش نیست. ولی [از قرار معلوم] غرض اثبات این مدعا است که گویا فروشنده خریدارش را نیز به همراه خود به بازار می‌آورد. خرید و فروش به مثابه رابطه متقابل بین دو شخصی که در دو قطب مخالف قرار گرفته‌اند، یعنی صاحب کالا و دارنده پول، عمل واحدی است، ولی به مثابه معاملات یک شخص واحد، خرید و فروش دو عمل هستند که در قطبین متضاد واقع شده‌اند. بنابراین یگانگی خرید و فروش متضمن آن است که اگر کالا پس از افتادن در قرع کیمیاگری گردش به صورت پول در نیامد، یعنی اگر دارنده‌ی کالا نفروخت و یا صاحب پول نخرید، چیزی بی‌فایده شود.^۲

هم‌ارزی مبتنی بر وحدت خرید و فروش است، و از آنجا است که این وحدت پیش‌فرض قانون بازار می‌شود.

در واقع این وحدت بی‌واسطه در تهاتر [مبادله پایاپای] اشیاء وجود دارد، «بین انتقال مالکیت [alienation] فرآورده‌ی یک فرد و تملک آن توسط فردی دیگر». این وحدت، با تعمیم تولید کالایی و ظهور پول به مثابه هم‌ارز عام شکسته می‌شود. از آنجا که دیگر مبادله‌ی مستقیمی بین ارزش‌های مصرفی در کار

^۲ Marx 1976, p. 208.

نیست و کالاها با پول مبادله می‌شوند، این معامله به «دوره خواب» و یا «وقفه‌ای، کوتاه یا بلند، در زندگی کالا» می‌انجامد:

از آنجا که نخستین دگردیسی کالا در آن واحد هم فروش است و هم خرید، این فرایند جزئی در عین حال خود فرایند مستقلی است، فروشنده کالا دارد و خریدار پول، یعنی کالایی که می‌تواند شکل گردش‌پذیری خود را حفظ می‌کند [و برایش فرقی نمی‌کند چه زمانی وارد بازار شود]. تا کسی خریدار نباشد هیچکس نمی‌تواند بفروشد. ولی هیچکس مجبور نیست چون خودش چیزی فروخته بلافاصله خرید هم بکند.^۳

پول تقارن این معامله را در هم می‌شکند. زندگی کالای فسادپذیر به نیازها و انگیزه‌های خریدار بسته است، به امیال و هوس‌ها. پول در کمال خونسردی قادر است از روی صفحه نمایش یا پنجره‌ی ویندوز، نفس کالای فسادپذیر را حبس کند و، بنا به خوشایند خود، کالا را بخرد یا استغنا بورزد و تحقیرش کند. اگر این میان‌پرده تا ابد کش پیدا کند، نفس حبس‌شده‌ی کالا او را خفه خواهد کرد. از لولا در آمدن خرید و فروش قاعده‌ی تقارن و تعادل نیست، بلکه قاعده‌ی عدم تقارن و عدم تعادل است:

^۳ Marx 1976, pp. 208–9

این که بگوییم فرایندهای مستقل و متقابل وحدتی درونی را شکل می‌دهند، یعنی گفته‌ایم وحدت درونی آن‌ها از طریق تضادهای بیرونی پیش می‌رود. این دو فرایند فاقد استقلال درونی‌اند زیرا یک‌دیگر را تکمیل می‌کنند. از این رو، اگر ابراز استقلال بیرونی آن‌ها از یک حد تعیین‌کننده‌ی مشخصی فراتر رود، وحدت آن‌ها خود را به واسطه‌ی یک بحران به طریقی قهرآمیز محسوس می‌کند. تضادی هست، در درون کالا، بین ارزش مصرف و ارزش، بین کار انفرادی که باید هم‌زمان خود را به مثابه کار مستقیماً اجتماعی نیز نشان دهد و نوع انضمامی و خاص کار که در عین حال به مثابه کار مجرد محض و عام تلقی می‌شود، و نیز بین تبدیل اشیاء به اشخاص و تبدیل اشخاص به اشیاء؛ مراحل متقابل دگردیسی کالا، شکل‌های تکامل‌یافته‌ی حرکت این تقابل درونی است. از این رو این شکل‌ها متضمن امکان بروز بحران‌ها، ولی فقط امکان بروز آن‌ها، است. زیرا بسط و تکامل این امکان به یک واقعیت مستلزم تحقق کامل یک رشته شرایط است که هنوز در چشم‌انداز گردش ساده کالاها حتا پیدا نیست.^۴

مفهوم بحران اولین بار این‌جا در سرمایه طرح می‌شود، و نه از طریق نمونه‌ی تجربه‌شده‌ی بحران، بلکه در قالب بیان منطقی «علقه» و «اتصال» تضادآمیز بین دو عمل متقارن - و نه متقابل - مبادله. مسئله برمی‌گردد به یک تعیین اولیه در رابطه با گردش ساده. وقتی زنجیره‌ی دگردیسی‌ها شکسته می‌شود، وقتی بین خرید و فروش انشقاقی مزمین هست، آنگاه بحران خودش را بر رابطه‌ی وثیق این مراحل مکمل تحمیل می‌کند: «فقدان

^۴ Marx 1976, p. 209

تجانس و تناسب C-M و M-C انتزاعی‌ترین و صوری‌ترین شکلی است که امکان بحران در آن بیان می‌شود.^۵ آنگاه این جهش از امری صرفاً مخاطره‌آمیز به امری کشنده بدل می‌شود. نهفتگی ساختاری بحران در انقسام درونی گردش کالا مندرج است. انقسام هنوز باید در این فرایند پیش برود، از جریان تولید به جریان بازتولید-به‌مثابه-یک-کل فراتر رود، تا همه‌ی شرایط لازم را برای تجسّد بخشیدن به این شبیح احیا کند.

بحران دوباره در فصل ۲۵ [۲۳ فارسی] جلد اول، «قانون عام انباشت سرمایه»، طرح می‌شود، که آنجا درون سپهر تولید تعین مشخصی را به خود اختصاص می‌دهد. برای نخستین بار، مفهوم بحران با زمان‌مندی خاص سرمایه چفت‌وبست می‌شود. انباشت به مثابه «گسترش ساده‌ی تولید، بر یک پایه‌ی فنی معین» طرح می‌شود.^۶ نوسان‌های آن به طور خاص بستگی دارد به رشد سرمایه ثابت، به هم‌آهنگی با امواج ابداعات تکنولوژیکی. محصولات تلنبار می‌شوند تا جایی که «جزئی‌ترین مانعی در برابر فروش آن‌ها می‌تواند کاری کند که در سازوکار اجتماعی به ظاهر وقفه بیفتد». از این رو سرمایه مسیر بهینه‌سازی‌های تکنیکی را در پیش می‌گیرد و بر روند آن‌ها تاثیر می‌گذارد، یعنی «تغییرات تکنیکی دگرگون‌کننده‌ی ترکیب سرمایه در تمام شاخه‌های آن حول سپهرهای کلان تولید». بنابراین نوعی از هم‌آهنگی تکنولوژیک وجود دارد که به نوبت میان مراحل گسترش کمی بر پایه‌ای فنی که کمابیش ثابت است، و مراحل تغییر سریع و ناگهانی در هزینه‌ی نیروی کار زنده برقرار می‌شود. به این اعتبار

^۵ Marx and Engels 1965a, p. 296. In 1862, Clément Juglar published his book *Des crises commerciales et de leur retour périodique en France, en Angleterre, et aux États-Unis* [Commercial Crises and their Periodic Return in France, England, and the United States].

^۶ Marx 1976, p. 782.

تعیّنات فنی این هم آهنگی اقتصادی خود را در سطح تولید نشان می‌دهد. دوره‌هایی از کندی و شتاب یکی از پس دیگری می‌آید.

پس از گسترش شدیدی که بنا به اقتضای ترکیب سرمایه و با «اقتصادی کردن نیروی کار» صورت می‌گیرد، شتاب گرفتن‌ها منجر به خفگی بازار می‌شود. فقط در این وضعیت است که «بهینه‌سازی‌های مفصل» به یکباره در امواج ابداعاتی متبلور می‌شوند که ترکیب سرمایه را «کاملاً دگرگون می‌کند».^۷ تکنولوژی، صرف نظر از ظهورات آن، به خودی خود عامل تعیین کننده‌ای نیست، بلکه تعیین کنندگی آن در به جریان انداختن و تداوم جریان نیروی کار است. در پس پشت اقتصاد محض و فنّ تولید، پیچیدگی رابطه‌ی اجتماعی دوباره خود را نشان می‌دهد:

همچنانکه اجرام سماوی آنگاه که در مدار افتادند مدام یک حرکت مشخص را تکرار می‌کنند، تولید اجتماعی نیز به مجرد اینکه به مدار حرکت متناوب گسترش و فروکش درافتاد به تکرار آن ادامه می‌دهد. آنچه معلول است به نوبه‌ی خود علت می‌شود و فراز و نشیب‌های کل فرایند، که پیوسته شرایط خاصّ خویش را از نو به وجود می‌آورند، شکل ادواری به خود می‌گیرند.^۸

^۷ این نقل قول برگرفته از ویرایش فرانسوی جلد نخست کاپیتال است؛ برای ترجمه انگلیسی مراجعه کنید به:

Clarke's Marx's Theory of Crisis (Clarke 1994, pp. 172–5)

^۸ Marx 1976, p. 786.

بنابراین، مفهوم بحران همبسته است با چرخه‌های اقتصادی که، از نظر مارکس، خصیصه‌ی اقتصاد مدرن است. این چرخه‌ها، در سطح تولید، به نظر می‌رسد از یک «ضرورت مکانیکی، همچون جنبش کیهانی» پیروی می‌کنند. تحت تاثیر تعمیم و کلیت یافتن تولید کالایی، رویدادهای تصادفی تبدیل به قاعده می‌شوند. قاعده‌ها شکل چرخه‌ای و سنجش‌پذیر به خود می‌گیرند.^۹ از وجود چنین نوسان‌هایی به شکل عام در مانیفست کمونیست بحث می‌شود. مارکس، در سال ۱۸۵۸، مشغول یافتن تبیینی برای قواعد نسبی آن‌ها می‌شود. او رابطه‌ای را میان ادواری بودن بحران‌ها و جایگزینی سرمایه ثابت در نظر گرفت و در پی آن بود که این رابطه را به واسطه‌ی تحلیل انضمامی سرمایه‌گذاری‌های صورت گرفته، بر اساس داده‌های انگلس، اثبات کند:

[خطاب به انگلس:] بی‌نهایت از تبیین‌های تو درباره‌ی هیأت‌ماشینی

سپاسگزارم. این رقم ۱۳ ساله مطابقت کافی و نزدیک با تئوری ما دارد، زیرا واحدی

از یک دوره بازتولید صنعتی تشکیل می‌دهد که کمابیش با دوره‌ای که

بحران‌های عمده تکرار می‌شود همزمانی دارد. نیازی به گفتن نیست که بازه‌ی آنها

نیز با عواملی کاملاً متفاوت، بسته به دوره بازتولید آنها، تعیین می‌شود. برای من مهم

این است که در شروط مادی بلاواسطه‌ی صنعت بزرگ یک عامل تعیین‌کننده را

برای چرخه‌ها پیدا کنم. در ملاحظه‌ی بازتولید هیأت‌ماشینی، فارغ از سرمایه در

گردش، خواه‌ناخواه آدم یاد مکتب **مولشات**^۱ می‌افتد که همین قدر نسبت به دوره

^۹ در ساختار چرخه‌ای هندوئیسم، هر کالپا (یک روز از زندگی براهما) برابر است با ۱۴ ماراوانتارا و هر ماراوانتارا برابر است با ۶۱ ماهایوگا

بازتولید اسکلت استخوانی کم توجه‌اند و، **تا حدودی**، مانند اقتصاددانان، به متوسط زمان

صرف شده توسط بدن انسان برای بازسازی کامل خود، اکتفا می‌کنند.^{۱۰}

این نامه به چند دلیل مهم است. از یک سو [نشان می‌دهد چطور] مارکس مفهوم بحران‌های ادواری را

که در کتاب سرمایه بسط خواهد داد، دارد پیش می‌برد. از سوی دیگر در سطح تولید، مارکس در پی تبیین

علی نیست، بلکه به دنبال یک عنصر اساسی است که بتواند با سایر سطوح تعیین در بروز بحران‌های واقعی

ترکیب شود. دست‌آخر این که روشن می‌کند تناوب تقریبی ۱۱ تا ۱۳ سال از انفصال بین بازتولید تجهیزات

مکانیکی (یا سرمایه ثابت) و سرمایه در گردش ناشی می‌شود. ترکیب مجموعه‌ای از شرایط در ره‌اشدن

بحران‌های واقعی، دوره‌بندی ریاضی آنها را بسیار دشوارتر می‌کند. بیش از ۱۳ سال عمر یک چرخه‌ی سرمایه

ثابت، ریتم مناسب یک زندگی (گردش خون و مایعات شبه‌خون) است. مارکس بالکل از ریاضیات غیرخطی

«منحنی‌های نامنظم» قطع امید نمی‌کند بلکه بتواند نظمی را در این آشوب پیدا کند.^{۱۱}



^{۱۰} Marx and Engels 1965c, p. 282.

^{۱۱} مارکس به انگلس: 'چیزهای از آن نمودارها می‌دانم که در آنها حرکت قیمت‌ها، نرخ نزول و غیره و غیره، در طول سال و غیر آن، بصورت قوس‌های صعودی و نزولی نشان داده می‌شوند. به انحاء مختلف تلاش کرده‌ام بحران‌ها را با محاسبه این صعودها و نزول‌ها به مثابه منحنی‌های نامنظم تحلیل کنم و معتقد بودم (هنوز هم معتقدم) اگر این مواد خام تحلیل به اندازه کافی مورد مطالعه قرار بگیرند امکان پذیر خواهد بود) شاید بتوانم از نظر ریاضی قوانین اصلی حاکم بر بحران‌ها را تعیین کنم. همانطور که گفتم، «مور» فکر می‌کند در حال حاضر نمی‌توان این کار را انجام داد و من تصمیم گرفتم تا اطلاع ثانوی از این کار دست بکشم. (مارکس و انگلس ۱۹۶۵، ص ۵۰۴).

دینامیکِ عدم تعادل

سرمایه ثابت و سرمایه متغیر زوج مفهومی اند که به جلد اول اختصاص دارند. و زوج مفهومی سرمایه ثابت و سرمایه در گردش - مفاهیمی تعیین کننده برای دوره بندی بحران‌ها - در جلد دوم به واسطه‌ی فرایند گردش وارد بحث می‌شوند. به این ترتیب دینامیک بحران‌ها روشن تر می‌شود. با تمکین به نیروی انباشت، تولید انبوه می‌تواند تا حدود مشخصی ادامه یابد، حتا اگر کالاهای چرخه قبلی در عمل به مصرف فردی یا تولیدی نرسیده باشند. هیچ تضمینی برای مصرف نهایی در پایان چرخه صنعتی وجود ندارد. «جریانی از کالاها از پی جریانی دیگر به راه می‌افتد»، حتا اگر مصرفی در کار نباشد، و در شرایطی که محصولات جریان اول فقط به حسب ظاهر جذب بازار مصرف شده‌اند. یک «وقفه» اتفاق می‌افتد: خرید و فروش هم‌زمان از حرکت بازمی‌ایستند. روند باز تولید قطع می‌شود. آخرین کالاهایی که به بازار می‌رسند باید زیر ارزش خود فروخته شوند.^{۱۲}

این خیز نهایی که سرمایه از شکل کالایی به شکل پولی برمی‌دارد، به این معنا جهش مرگ بار / مؤمنانه‌ی / تمام‌عیاری است. به مجرد آن که «نقطه توقف» چرخه‌ی حیاتی سرمایه کش بیاید، شب بحران سربرمی‌آورد. گرچه ممکن است فرایند گردش، به سرمایه چهره‌ای گُلگون و ظاهری قِبراق بخشیده باشد، اما خطر ایست قلبی همواره هست. کالا از منظر تولید کننده‌ی مستقیم خود به پول تبدیل می‌شود، بدون آن که فرایند را به طور کامل، تا مصرف نهایی، طی کرده باشد. کالا به مجرد آن که به دست صاحب کسب و کار یا تاجر عمده فروش می‌رسد، سرمایه دار صنعتی می‌تواند چرخه جدیدی از

^{۱۲} Marx 1978, p. 156.

تولید را آغاز کند پیش از آن که کالای تولیدشده‌ی اول چرخه‌ی خود را به پایان رسانده باشد. بنابراین «تمام روند بازتولید ممکن است در وضع شکوفائی باشد، در حالی که بخش بزرگی از کالاها فقط به حسب ظاهر وارد چرخه مصرف شده و عملاً روی دست فروشندگان مانده باشند، یعنی در واقع ممکن است در بازار خوابیده باشند».^{۱۳}

دگردیسی کالا و تبلور سرمایه در سرمایه تولیدی، سرمایه تجاری و سرمایه پولی، به مخفی کردن عدم تناسب فزاینده میان بازتولید بزرگ مقیاس و آخرین تقاضای باقی مانده [پس از عرضه کالاهای چرخه‌ی قبلی] کمک می‌کند. در جلد دوم، مارکس تاکید را بر ایستگاه‌های کالا در سپهر گردش می‌گذارد. در جلد سوم، تاکید را بر نقش سرمایه‌داران مالی در تبدیل سود متحقق خود به پول-سرمایه‌ی در دسترس برای وام می‌گذارد: «این افراد سرمایه و درآمدشان را دائماً به شکل پولی یا به شکل مطالبات مستقیم پولی در اختیار دارند. انباشت ثروت توسط این طبقه می‌تواند به شکل بسیار متفاوتی با انباشت واقعی رخ دهد، اما به هر روی این موضوع نشان می‌دهد که آنها بخش چشمگیری از این انباشت آخری را به جیب می‌زنند».^{۱۴}

دوره رخوت ناشی از این وضعیت جار می‌زند که سریع بجنینید تا زیر دست و پا تلف نشوید، زیر دست‌وپای خیل عظیم و جدید کالاهایی که روانه بازار می‌شود در حالی که هنوز قبلی‌ها از بازار خارج نشده‌اند [به فروش نرفته‌اند]:

^{۱۳} Ibid.

^{۱۴} Marx 1981, p. 609

اکنون جریانی از کالا از پس جریانی دیگر می‌آید و سرانجام کاشف به عمل می‌آید که جریان‌های قبلی فقط به صورت ظاهر به کام مصرف کشیده شده بودند. اکنون سرمایه‌های کالایی بر سر ظرفیت بازار با یکدیگر رقابت می‌کنند. دیر-آمده‌ها زیر قیمت فروخته می‌شوند تا هر طور شده به فروش بروند [و از بازار خارج شوند]. جریان کالاهای قبلی هنوز به پول نقد تبدیل نشده‌اند، در حالی که موعد پرداخت [اسناد اعتباری] آن‌ها دارد می‌رسد. مالکان‌شان یا باید خود را ورشکسته اعلام کنند یا به هر قیمتی بفروشند. این فروش اما هیچ ارتباطی به وضع واقعی تقاضا ندارد. فروشی است که فقط به تقاضای پرداخت مربوط است، تقاضایی برآمده از ضرورت مطلق تبدیل کالاها به پول. در این مرحله است که بحران سر باز می‌کند.^{۱۵}



اگر تر جلد دوم را دنبال کنیم، به اعتبار آن، آریتمی ملازم با جدایی بین سپهرهای تولید و گردش تابع بسامدهای مرتبط با تجدیدهای دوره‌ای سرمایه ثابت است. سرمایه ثابت با سرمایه در گردش متفاوت است، زیرا مشمول استهلاک مادی و معنوی است و هر از گاهی تجدید می‌شود. سرمایه‌ای که قرار بود مجدداً سرمایه‌گذاری شود، همچنان که انتظار آن را می‌کشد، توسط ابزار [تولید] در حال استهلاک احتکار می‌شود. [ارزش خلق شده‌ی] آن یا باید تحقق نیافته [راکد: en jachère] باقی بماند یا در قالب اعتبار به سایر سرمایه‌داران منتقل شود:

^{۱۵} Ibid.

نتیجه این است که دور برگشت‌های به‌هم‌پیوسته که به بیش از چند سال می‌رسد و طی آن‌ها سرمایه، توسط عنصر پایای آن محدود می‌شود، یکی از بنیادهای مادی چرخه‌ی تناوبی [در متن آلمانی: بحران] را تشکیل می‌دهد که در آن، کسب‌وکار از دوره‌های پی‌درپی رکود، فعالیت متوسط، رونق زیاد و بحران عبور می‌کند. دوره‌هایی که سرمایه برای آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود، مسلماً تفاوت زیادی با هم دارند و از لحاظ زمانی، با هم منطبق نیستند. اما بحران همیشه آغازگاه حجم بزرگی از سرمایه‌گذرای جدید است. بنابراین اگر جامعه را در کل در نظر بگیریم، بحران، کم‌وبیش، بنیاد مادی جدیدی برای چرخه‌ی برگشت بعدی است.^{۱۶}



این پیوند بین بحران‌ها و جایگزینی سرمایه ثابت برای اقتصاددانان کلاسیک ناشناخته نبود. با این حال، آنها اختلال در تعادل بین سرمایه ثابت و سرمایه در گردش را امری تصادفی تلقی کردند.

نزد مارکس، این تصادف به قانون بدل می‌شود: [قانونی که] در منطق درونی انباشت سرمایه‌داری مندرج است. نزد اقتصاددانان کلاسیک، «تولید با عدم تناسب بین سرمایه ثابت و سرمایه در گردش، عاملی بسیار مورد علاقه ... در تبیین‌شان از بحران‌ها است. این که عدم تناسبی از این دست می‌تواند و باید ناشی از نگهداری صرف سرمایه ثابت باشد، برای آن‌ها حرف تازه‌ای است؛ و این که می‌تواند و باید ناشی از در نظر گرفتن یک تولید ساده‌ی آرمانی باشد، همراه با بازتولید ساده‌ی سرمایه اجتماعی در حال کار.^{۱۷}

^{۱۶} Marx 1978, p. 264.

^{۱۷} Marx 1978, p. 545.

بحران از یک استثنا بدل به قاعده می‌شود. در جلد اول، فواصل وقوعش را از ابداعات تکنولوژیک در تولید می‌گیرد. در جلد دوم، تعیین جدیدی به آن داده می‌شود، از طریق تزریق‌های پولی. سرمایه ثابت، یعنی بخشی از سرمایه‌ی حاصل از فروش محصولات که انباشت می‌شود، در همه چرخه‌ها قابل تجدید نیست تا وقتی که به توده‌ای بدخیم و نیازمند تجدید یا ارتقاء بدل شود. این روند به شکل‌گیری سرمایه‌ی احتکارشده می‌انجامد، سرمایه‌ای که تمایل دارد ناگهان وارد چرخه گردش شود:

نتیجه این است که دور برگشت‌های به‌هم‌پیوسته که به بیش از چند سال می‌رسد و طی آن‌ها سرمایه، توسط عنصر پایای آن محدود می‌شود، یکی از بنیادهای مادّی چرخه‌ی تناوبی [در متن آلمانی: بحران] را تشکیل می‌دهد که در آن، کسب‌وکار از دوره‌های پی‌درپی رکود، فعالیت متوسط، رونق زیاد و بحران عبور می‌کند. دوره‌هایی که سرمایه برای آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود، مسلماً تفاوت زیادی با هم دارند و از لحاظ زمانی، با هم منطبق نیستند. اما بحران همیشه آغازگاه حجم بزرگی از سرمایه‌گذرای جدید است. بنابراین اگر جامعه را در کل در نظر بگیریم، بحران، کم‌ویش، بنیاد مادی جدیدی برای چرخه‌ی برگشت بعدی است.^{۱۸}

آیا یک بحران شیوع می‌یابد؟ این پرسش در سطح گردش ساده یا بزرگ‌مقیاس، باز هم پرسش بحران‌های صورتی-آرمانی [formal-ideal] است، حال آن‌که بحران‌های تاریخی واقعی کل فرایند و رقابت را در بر می‌گیرند. این انتزاع‌های موقتی برآمده از مطالعه بحران‌های تجربه‌شده‌اند، که ویژگی‌های آنها به تدریج سازوکار بحران را آشکار می‌کنند. بحران سال ۱۸۵۷ برای مارکس آسان‌تر از بحران‌های ۱۸۴۹ یا ۱۸۳۷-۴۲ قابل تحلیل بود. زیرا این امکان را برای مارکس فراهم کرد تا فهمی بر مبنای ریاضیات غیر خطی ("منحنی‌های نامنظم") از قوانین بحران به دست آورد!

ادامه دارد...



منابع

- Clarke, Simon 1994, *Marx's Theory of Crisis*, New York: St Martin's Press.
- Marx, Karl 1978 [1885], *Capital: A Critique of Political Economy. Volume Two*, translated by David Fernbach, Harmondsworth: Penguin.
- Marx, Karl 1981 [1894], *Capital: A Critique of Political Economy. Volume Three*, translated by David Fernbach, Harmondsworth: Penguin.
- Marx, Karl and Friedrich Engels 1965a [1858], Letter from Marx to Engels, 2 April 1858, in *Marx and Engels Collected Works*, Volume 40, Moscow: Progress Publishers.
- Marx, Karl and Friedrich Engels 1965a [1858], Letter from Marx to Engels, 2 April 1858, in *Marx and Engels Collected Works*, Volume 40, Moscow: Progress Publishers.
- Marx, Karl and Friedrich Engels 1965c [1858], Letter from Marx to Engels, 5 March 1858, in *Marx and Engels Collected Works*, Volume 40, Moscow: Progress Publishers.
- Marx, Karl and Friedrich Engels 1965d [1873], Letter from Marx to Engels, 31 May 1873, in *Marx and Engels Collected Works*, Volume 44, Moscow: Progress Publishers.

در ترجمه مجلدات سرمایه از ترجمه‌های اسکندری، نسخه بازنویسی شده‌ی چاپ پروگرس، و مرتضوی، چاپ لاهیتا، بهره‌برداری

شده است.

پی‌نوشت مترجم فارسی:

^۱ جیکوب مولشات (به انگلیسی: Jacob Moleschot) ۹ اوت ۱۸۲۲ - ۲۰ مه ۱۸۹۳) یک فیزیولوژیست و نویسنده هلندی در زمینه رژیم‌های غذایی بود. او به دلیل دیدگاه‌های فلسفی خود در رابطه با ماتریالیسم علمی شناخته شده است. مولشات، از سال ۱۸۸۴ به بعد، عضو آکادمی علوم آلمان لئوپلدینا (German Academy of Sciences Leopoldina) بود.



بن سعید، دانیل. «زمان بحران‌ها (و گیلاس‌ها) - بخش دوم»، ترجمه‌ی مجتبی ناصری، *دموکراسی رادیکال*، ۱۴۰۰/۰۵/۱۴، دریافت از: <https://radicald.net/ezzg>